

چرا ما باید به قیام مسیح ایمان بیاوریم؟



چرا ما باید به قیام مسیح ایمان بیاوریم؟

جواب: این کاملاً یک حقیقت ثابت شده است که عیسی مسیح در ملا عام در یهودیه در قرن اول میلادی و در حکومت پونتیوس پیلاطس به درخواست شورای عالی یهود (سنهدرین) مصلوب شد. جوزف فلاویوس، کورنیلیوس تاکیتوس، لوسیان از سموساتا، میمونایدز که تاریخ نویسان غیر مسیحی بودند و حتی سنهدرین یهود، توضیح و توصیف مسیحیان اولیه به عنوان شاهدان عینی را در مورد واقعه مهم تاریخی مصلوب شدن عیسی مسیح، تایید می کنند.

مدارک بسیار قوی و قانع کننده ای در رابطه با قیام مسیح از مردگان وجود دارد. نابغه حقوقی و بین المللی، سر لیونل لوخو (ثبت شده در کتاب گینس به دلیل شهرت او در داشتن سابقه ۲۴۵ دفاع حقوقی موفق و متوالی در پرونده های قتل)، این اشتیاق و اعتماد مسیحیان را در قدرت ادعایشان برای قیام مسیح به این صورت بیان می کند که، "من بیش از ۴۲ سال به عنوان وکیل دفاعی در قسمتهای مختلف دنیا کار کرده ام و هنوز بطور فعال مشغول کار هستم. من افتخار داشتم و خوش اقبال بودم که در مواردی زیاد و پشت سر هم، در مقابل هیت منصفه برنده شدم و در این مورد باید بگویم که مدارک برای قیام مسیح

آنقدر زیاد است که قبول این مدارک جایی برای شک نمی گذارد". جای تعجب نیست که اگر جامعه سکولار، بخاطر تعهدش به روش ناتورالیسم، نسبت به مدارک و شواهد قیام عیسی مسیح، بی تفاوت باشد. برای کسانی که با این لغت آشنایی ندارند، ناتورالیسم بر این باور است که تنها، قوانین و نیروهای طبیعت (نه قوانین و نیروهای فرا طبیعی) در جهان فعالند و چیزی فراتر از جهان طبیعی وجود ندارد. اگر یک واقعه تاریخی، قوانین طبیعت را نقض کند و از نظر قوانین طبیعی قابل توضیح نباشد (مانند قیام معجزه آسای مسیح)، دانشمندان سکولار؛ علی رغم وجود شواهد و مدارک، اغلب به این حقیقت با شک و تردید زیادی نگاه می کنند و مهم نیست چقدر این شواهد محکم و قوی باشند.

از نظر ما، چنین حمایت راسخ از علل طبیعی، بدون در نظر گرفتن شواهد اساسی و بنیادی، نشان دهنده این است که شواهد، بی طرفانه بررسی نمی شوند. ما با دکتر ورنهر وُن براون و بسیاری دیگر موافقیم که هنوز اعتقاد دارند که تحمیل یک فلسفه و عقیده عمومی بر روی شواهد و مدارک، مانع قضاوت و نتیجه گیری بی طرفانه می شود. و یا به عبارتی که خود دکتر وُن براون می گوید، "اصرار در قبولاندن یک نتیجه، خود؛ اصل بیطرف بودن علم را نقض می کند."

با در نظر گرفتن این مطالب، به بررسی برخی از مدارک و شواهد قیام عیسی مسیح می پردازیم:

اولین مدرک قیام مسیح

برای شروع، ما شهادت شاهدان عینی را در اختیار داریم. مدافعان اولیه مسیحیت، شاهدان عینی زیادی را ذکر کرده اند که حتی بعضی از این شاهدان، توضیح آنچه دیده بودند را نوشته اند. خیلی از این شاهدان عینی با اراده و میل خود، شکنجه های طولانی مدت و مرگ را قبول کردند، اما شهادت خود را انکار نکردند. این حقیقت نشان می دهد که چقدر در اعتقادشان صمیمی و خالص بودند و ریاکار نبودند. بر اساس مدارک تاریخی (کتاب اعمال رسولان فصل ۴ آیه های ۱ تا ۱۷، نامه های پلینی به تراجان ۱۰، ۹۶، غیره) بیشتر مسیحیان می توانستند فقط با انکار ایمانشان به رنج و گرفتاری خود خاتمه دهند. در عوض بنظر می آید که آنها ترجیح دادند سختیها را متحمل شوند و قیام مسیح را تا پای مرگ انکار نکنند.

البته باید اشتیاق شهید شدن هم را در نظر گرفت، اما الزاما دلیل محکمی نیست. یعنی شهادت، بیش از اینکه ایمانی را تایید کند؛ خود ایماندار و صداقت او را تایید می کند (با نشان دادن یکرنگی و صداقت به یک روش آشکار). آنچه شهیدان مسیحی اولیه را مهم می کند این است که آنها خوب می دانستند که اعتراف و ایمانشان حقیقت داشت یا نه. آنها یا

عیسی مسیح زنده و سالم را بعد از مرگش دیده بودند و یا نه. این خارق العاده است. اگر این مطلب دروغ می بود، چرا باید با موقعیتی که داشتند بر آن اصرار می ورزیدند و این حقیقت را بطور ابدی زنده نگه می داشتند؟ در حالیکه می دانستند که چسبیدن به دروغی بدون منفعت باعث آزار، شکنجه، زندانی شدن، و مرگ آنها می شود، پس چرا باید به آن ادامه می دادند؟

در حالیکه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هواپیما دزدانِ انتحاری قطعا به آنچه ادعا می کردند، ایمان داشتند (بر طبق مدارک موجود حاضر بودند جانشان را برای آن بدهند)، اما نمی دانستند و یا نمی توانستند که بدانند آیا اعتقاد آنها حقیقت داشته است یا نه. آنها ایمانشان را بر روی سنت هایی گذاشته بودند که در طی نسلها به آنها رسیده بود. بر عکس، شهیدان مسیحی اولیه، نخستین نسل مسیحی بودند. آنها آنچه را که ادعا می کردند شاهد آن بودند و واقعا دیده بودند.

در میان اعترافات شاهدین عینی، قابل توجه ترین آنها مربوط به شاگردان مسیح است. آنها در مجموع و مرتبا دچار تغییرات غیر قابل انکاری می شدند که ناشی از دیدن عیسی مسیح قیام کرده بود. بلافاصله بعد از مصلوب شدن مسیح، شاگردان از ترس مخفی شدند. بعد از قیام همان اشخاص، به خیابانها رفتند و علی رغم ازدیاد آزار و اذیت ها با شجاعت قیام مسیح را اعلام کردند. چه چیزی باعث چنین تغییر زیاد و ناگهانی آنها شد؟ قطعا موضوع منفعت مالی نبود. شاگردان هر چه داشتند، منجمله جانشان را دادند تا قیام مسیح را موعظه کنند.

دومین مدرک قیام مسیح

دومین مدرک قیام مسیح در مورد عوض شدن فکر چند نفر است، که به واقعیت این مسئله مشکوک بودند. بارز ترین آنها پولس رسول و یعقوب بودند. پولس رسول به اعتراف خودش، شخصی بود که کلیسای اولیه را آزار و اذیت می کرد. بعد از اینکه مسیح زنده شده را دید، بلافاصله دچار تغییرات بسیار اساسی شد. یعنی از یک شکنجه گر مسیحیان به یک دفاع کننده از آن تبدیل شد. مثل خیلی از مسیحیان اولیه پولس برای تعهد محکم خود به قیام مسیح دچار فقر، شکنجه، ضرب و جرح، زندانی شدن و اعدام شد.

یعقوب شکاک بود، اما مانند پولس، دشمنی و عداوتی با مسیح نداشت. روبرو شدن با مسیح قیام کرده او را تبدیل به یک ایماندار نمونه و رهبر کلیسا در اورشلیم کرد. ما هنوز هم به اعتقاد اکثر محققین، یکی از نامه های او را که به کلیسای اولیه نوشته بود داریم. مثل پولس رسول، یعقوب هم حاضر شد شکنجه ببیند و برای ایمانش کشته شود. این حقیقت، صداقت ایمان او را نشان می دهد (کتاب اعمال رسولان و تاریخ آنتیکوتوس یهودیان از

جوزفوس کتاب نهم فصل اول را بخوانید).

سومین و چهارمین مدرک قیام مسیح

سومین و چهارمین مدرکی که مخالفان و دشمنان مسیح را نگران می کند در رابطه با قبر خالیاست و این حقیقت که ایمان به قیام در اورشلیم ریشه گرفت. عیسی در ملاء عام در اورشلیم اعدام شد و دفن گردید. این غیر ممکن بنظر می آید که ایمان به قیام او در اورشلیم ریشه بگیرد در حالیکه بدن او هنوز در قبر می بود یعنی جاییکه سنهدرین یهود می توانستند به راحتی به قبر رفته، جسد را به ملا عام آورده و این دروغ را آشکار کنند. در عوض، سنهدرین شاگردان را متهم به دزدیدن جسد کردند تا این ناپدید شدن بدن و قبر خالی را توجیه کنند. ما چطور این حقیقت را که قبر خالی بود توجیه می کنیم؟ در اینجا سه توضیح را برایتان ذکر می کنیم:

اول، شاگردان بدن را دزدیدند. اگر این درست بود، آنها می دانستند که قیام یک دروغ و کلک است. پس هیچوقت حاضر نمی شدند بخاطر آن زجر بکشند و بمیرند. (به اولین مدرک در مورد صحت اعترافات شاهدان عینی رجوع کنید.) همه شاهدانی که اعتراف کردند باید می دانستند که واقعا مسیح را ندیدند در غیر اینصورت آنها دروغ می گفتند. با اینهمه توطئه گرانی که وجود داشتند باید حداقل یکی از آنها به این دروغ اعتراف می کرد تا نه به سختیها و شکنجه خودش، بلکه حداقل به شکنجه شدن دوستان و خانواده اش خاتمه دهد. اولین نسل مسیحیان واقعا بسختی مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفتند، بخصوص بعد از کشت و آتش سوزی بزرگ در رُم در سال ۶۴ میلادی (این آتش سوزی به دستور نرون انجام شد تا قصرش را وسیعتر کند، اما مسیحیان در رُم را متهم کرد تا خودش تبرئه شود. کورنیلیوس تاکیتوس تاریخ نویس رومی در تاریخ امپراطوری رُم (که یک نسل بعد از آتش سوزی چاپ شد) گفت:

“نرون بدترین شکنجه ها را نسبت به گروهی از مردم روا کرد که به آنها مسیحی می گفتند. مسیح، که از اسم او پیروانش به این نام خوانده می شدند، بدترین محکومیت و عذاب را در زمان حکومت طیبیریوس و بدست یکی از مقامات ما، پنطیوس پیلطس، متحمل شد و باعث شد که یکی از بدترین خرافات ایجاد شود نه فقط در یهودیه، اولین منشا بدی، بلکه در رُم هم، جائیکه هر چیز ننگ آوری اول در آنجا آغاز می شد. بر این اساس، اول یک بازداشت انجام شد که همه خود را بیگناه اعلام کردند و بعد بر اساس اطلاعاتی که آنها دادند، عده زیادی محکوم شدند، نه به جرم آتش سوزی شهر، بلکه بخاطر تنفر نژادی، هر نوع کار تمسخر آمیز دیگر را نیز به مرگ آنان اضافه کردند. آنها را با پوست حیوانات پوشانیدند و آنها را جلوی سگها انداختند که پاره پاره شوند و بمیرند و یا بر صلیب مصلوبشان کردند و

یا آنها را آتش زده بعنوان مشعل تمام شب سوزانیدند و تا صبح مردند." (سالنامه ۱۵، ۴۴)

نرون باغش را با مسیحیانی که زنده به آتش کشیده بود، روشن کرد. قطعا زیر چنین دردی لااقل یکنفر باید اعتراف به حقیقت می کرد. حقیقت این است که بهر حال ما نوشته ای از مسیحیان اولیه نداریم که ایمانشان را انکار کرده باشند تا به شکنجه شدنشان خاتمه دهند. در عوض ما تعداد زیادی مدرک داریم که بعد از اینکه عیسی مسیح قیام کرد، ظاهر شد و صدها نفر شاهد عینی او بودند، آنها حاضر شدند بخاطر او تا حد مرگ شکنجه ببینند.

اگر شاگردان بدن مسیح را ندزیده باشند، ما چطور می توانیم قبر خالی را توجیه کنیم؟ بعضی می گویند مسیح خودش را به مردن زده بود و بعد از قبر فرار کرد. این ادعا کاملا پوچ و بی معنی است. بر طبق شهادت شاهدان عینی، مسیح کتک خورد، شکنجه شد، نیزه خورد و بدنش سوراخ شد. او از صدمات داخلی، خونریزی شدید و دچار خفگی شد و یک نیزه در قلبش فرو رفته بود. دلیل منطقی ای وجود ندارد که مسیح (و یا هر انسان دیگری) می توانست در چنین وضعی خود را به مرگ بزند و سه شبانه روز بدون درمان و یا آب و غذا در قبر بنشیند، در سنگی و عظیم قبر را که پلمپ شده بود بگشاید و بدون هیچ رد پای فرار کند (حتی اثری از خون، پشت سرش بجا نگذارد)، و صدها نفر شاهد عینی را متقاعد کند که در سلامت کامل از مرگ قیام کرده است و بعد بدون هیچ اثری ناپدید شود. چنین داستانی احمقانه است.

پنجمین مدرک قیام مسیح

بالاخره، پنجمین مدرک درمورد منحصر به فرد بودن شهادت شاهدان عینی است. در تمام نوشته هایی که درباره قیام مسیح است، زنان را به عنوان اولین شاهدان عینی معرفی کردند. این بسیار غیر متداول بنظر می آید چون در آن زمان هم در فرهنگ یهود و هم در فرهنگ رومیان، زنان خیلی سطح پایین بحساب می آمدند. به این دلیل شهادت آنها می توانست نادیده گرفته شود. با این حساب خیلی بعید بنظر می آید که کسی که دروغی را در قرن اول میلادی در یهودیه جعل می کند و زنان را بعنوان شاهدان اول انتخاب کند. از همه مردانی که شاگرد مسیح بودند و ادعا کردند مسیح قیام کرده است، اگر همه آنها دروغ می گفتند و قیام یک کلاه برداری بود چرا باید شاهدانی را انتخاب می کردند که شهادت آنها از نظر فرهنگی مورد اعتماد نبود؟

دکتر ویلیام لین کِریگ توضیح می دهد، "وقتی شما متوجه می شوید که نقش زنان در قرن اول جامعه یهود چه بود، آنوقت می پرسید واقعا این داستان قبر خالی که اول زنها آن را کشف کرده بودند چه چیز خارق العاده ای می توانست باشد. زنها در قرن اول در اسرائیل در طبقه پایین جامعه بودند. یک مثل قدیمی رهبران یهودیست که می گوید، بهتر است

شریعت سوزانیده شود تا اینکه به دست زن بیفتد. و یا برکت باد بر آنکه فرزندانش پسر باشند و لعنت بر آنست که فرزندانش دختر باشند. شهادت زنان آنقدر بی ارزش بود که حتی نمی توانستند در مراجع قانونی یهود به عنوان شاهد قانونی استفاده شوند. بر این اساس ، بسیار قابل توجه است که شاهد اصلی قبر خالی این زنان بودند... اگر کاشفان قبر خالی، مردانی مانند پطرس یا یوحنا بودند، افسانه سرایی های زیادی بوجود می آمد. این حقیقت که زنان اولین شاهدان قبر خالی هستند این حقیقت را توضیح می دهد - خوششان بیاید یا نه - آنها کاشفان قبر خالی بودند! این نشان می دهد که نویسندگان انجیل با وفاداری آنچه اتفاق افتاد نوشتند، حتی اگر خجالت آور می بود. این موضوع تاریخی بودن داستان را و نه افسانه ای بودن آنرا تایید می کند." (از قول دکتر ویلیام لین کِریگ، بوسیله لی استروبل، محاکمه عیسی، انتشارات زوندرون، ۱۹۹۸ صفحه ۲۹۳)

خلاصه

مدارک: صداقت قابل مشاهده شاهدان عینی (و در مورد شاگردان، تغییراتی که در آنها بوجود آمده بود)، تغییر فوق العاده افراد مخالف و شکاک که به شهیدان راه مسیح مبدل شدند، حقیقت خالی بودن قبر، اعتراف دشمن به خالی بودن قبر، این حقیقت که همه اینها در اورشلیم اتفاق افتاد یعنی جایی که ایمان به قیام شروع شد و بسط پیدا کرد، شهادت زنان، اهمیت چنین شهادتی در مقطع تاریخی، همه این مدارک قویا تاریخی بودن قیام را تایید می کنند. ما شما خوانندگان عزیز را تشویق می کنیم که به این مدارک فکر کنید. آنها به شما چه چیزی می گویند؟ ما خودمان اینکار را انجام دادیم و با سر لیونل موافقیم که می گوید:

“مدارک قیام عیسی مسیح از مردگان، آنقدر زیاد است که ناگزیر باید آن را قبول کنیم، بدون اینکه هیچ جای شکی باقی مانده باشد.”